



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بخش رجال

ابوالفضل شکوری

سیره صالحان

زندگینامه مصلح خودساخته
«آخوند ملامحمد کاظم خراسانی»

* شناسنامه مصلح:

همه می‌دانیم که سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۷ هجری قمری یکی از سرفصلهای برجسته و هیجان‌انگیز در تاریخ ایران می‌باشد. این سال همان سالی است که پس از گذشت هزاران سال با شورش و انقلاب همگانی مردم ایران، «شاه» و «حاکم» آنان پذیرفته است که از آن تاریخ به بعد رویه «مطلق‌العنانی» و «استبداد» را به دور گذاشته و به گونه «مشروطه» حکومت کند، و در کشور ایران به جای «اراده شخص»، «قانون» حکمروا باشد، و این همان چیزی است که «انقلاب مشروطیت» نامیده می‌شود.

هرچند که برای باحثان و پژوهندگان تاریخ در چند و چون وقوع آن و نیز ارجحیت و عدم ارجحیت «مشروطه» تنها و یا «مشروطه مشروعه» و تمایزات و مشترکات آنها بحثهای فراوان و دیدگاههای متفاوت هست، لکن هیچ کسی از هیچ جناح فکری این اصل مسلم را نادیده نمی‌انگارد که اصل وقوع این انقلاب يك حرکت ضداستبدادی مقدسی بود که حکومت مطلقه نامیوم شاهان را محدود و مشروط به شرایطی ساخت. هرچند که فریاد شب‌شکن آن را عالمان سر داده و خون را مردمان ایثار نموده و سپهدارها و اسعدالدوله‌های معلوم‌الحال بر مسند امارت و صدارت نشستند، و در نهایت نیز با برنامه‌ریزی پنهانی «از ما بهتران» صاحبان اصلی آن یکی پس از دیگری مقتول یا محبوس و یا منزوی شدند و «سردار» خلق‌الساعه آن به نام «رضاخان» همه میراثهای آن انقلاب شکوهمند را همچون ارث پدری مسلم خود انگاشته و با استبداد افسار گسیخته خود کرد آنچه را که نمی‌بایست می‌کرد. اما با همه اینها و با همه آفات دیگری که داشت انقلاب مشروطیت يك حرکت مقدس به شمار می‌آید. چرا که در سایه آن بود که تقریباً بعد از دو هزار و پانصد سال يك حاکم مستبد و شاهی رسماً و در روی کاغذ زشتی استبداد و حکومت مطلقه را پذیرفته و امضا کرده بود، و به مردم تعهد سپرده بود

که او و اعقابش به گونهٔ مشروط و محدود حکومت خواهند کرد. و این کار از کسانی که به «اسبشان نمی‌شد بگویی یا بوا» کاری شبیه به معجزه و نشانهٔ عجز آشکارشان بود. هرچند که تاریخ شکوهمند و غم‌انگیز طولانی ایرانی پر از عجایب و شگفتی‌هاست، لکن باید گفت قضیهٔ مشروطیت از شگفت‌ترین آنهاست. «شگفت‌ترین» از این نظر که تقریباً همه چیز آن به گونهٔ وارونه گردیده است. قلم به دستان معاصر ایرانی «کاوه آهنگر» را در دوران تاریخ افسانه‌ای ما از میان خروارها اوهام و مجهولات تاریخی و غیره، با زیرکی معجزه‌آسایی بیرون کشیده و صرفاً به خاطر اینکه او با در دست گرفتن درفش خود پیشاهنگ شورش مردمی گردید. و «آفریدون» را به جای «آژی‌دهاک» به تخت نشانیده، چه خطابه‌ها و مقاله‌ها که در شأنش ایراد نکرده‌اند. اما همین «نوابغ» و «علامه‌ها» که اصولاً به نشخوار و باز نشخوار «دقیانوسیات» عادت و افتخار دارند، در همین عصر حاضر و در بیخ گوش خود «زعما و رهبران» اصلی انقلاب مشروطه را نشانخته‌اند، و یا عمداً بدان نپرداخته‌اند، تا نشانند که ممکن است در شناختن و شناساندن‌شان «خطری» باشد. در حالی که هر نوآموز تاریخ مشروطیت نیز می‌داند که زعیم و رهبر اصلی این انقلاب بزرگ «آخوند ملا محمد کاظم خراسانی» است که با دستگیری دو فقیه دیگر به نامهای «حاج میرزا خلیل تهرانی» و «ملا عبدالله مازندرانی» فتوای حرمت همکاری با رژیم استبدادی و وجوب قیام علیه آن را صادر کرده و به کمک شاگردان نامدار و همفکران روحانی خود امثال نائینی و غیره توده‌های مسلمان را بر ضد آن شورانیدند و در این میان امثال سپهدارها که با تفنگداران خود برای سرکوبی قیام‌کنندگان برخاسته و از خانه بیرون آمده بودند موقعیت را خطرناک دیده و با فرصت‌طلبی اظهار پیوستن به صفوف مردم نموده و خود را از جمله «رهبران» و «سرداران» مشروطه جا زدند. مورخان نیز فقط به توصیف حرکات آنان پرداخته و از بانیان اصلی مشروطه و نقش آنان، به ویژه علمای مقیم عراق چندان سخنی نگفتند. مورخ روشن‌بینی در این باره چنین گفته است:

«این نکته را نیز بعنوان جملهٔ معترضه بگوئیم: با آنکه فعالیت علماء بسیار جدی و مؤثر بود. تا آنجا که نویسندهٔ حاضر آگاهی دارد، فعالیت آنان کمتر مورد توجه علاقه‌مندان به این دوره از تاریخ ایران قرار گرفته است. بطور مثال، دو نویسنده، یعنی خانم لمبتون و آقای کاظم‌زاده پیرامون جنبش مشروطه‌خواهان که منجر به فتح تهران شد بحث کرده ولی توجهی به نقش علماء ایرانی مقیم عراق نشان نداده‌اند؛ آنان تنها به توصیف فعالیت‌های ملیون پرداخته‌اند. اکنون در اینجا ما کوشش می‌کنیم که این گوشه از تاریخ مبارزات مشروطه‌خواهی را روشنتر کنیم و

نفوذ علماء را در رویدادهای آنروزها مورد نقد و بررسی قرار دهیم.^۱ در این میان می‌توان گفت «آخوند خراسانی» که در محاوره حوزه‌های علمیه به «صاحب کفایه» معروف است، با اینکه رهبری اصلی را دارا بوده از همه آنان ناشناخته‌تر است. چرا که گاهی درباره شاگردان او امثال «شیخ محمد حسین نائینی» و «سید حسن مدرس» و غیره که در حرکت مشروطه نقش داشته‌اند سخن گفته و مطالبی نوشته‌اند، اما درباره «صاحب کفایه» بسیار کم.

یکی از زندگینامه‌نویسان او گفته است:

«تجلیل از بزرگان دین و گرامی داشت فرزندان راستین هر ملتی به عهده افراد آن ملت است. بیگمان «صاحب کفایه» یکی از آن بزرگان است که در شناخت عظمت مقام او کوتاهی شده است. جایگاه آخوند ملا محمد کاظم خراسانی در عالم اسلام جایگاهی بلند است. زیرا دانشمندان معتقدند که از صدر اسلام تا عصر آخوند، مدرسی نظیر او کمتر ظهور کرده است. اینکه نوشتیم در شناخت مقام صاحب کفایه قصور شده، منظورم قصور در شناخت شخصیت سیاسی اوست و به فراموشی سپردن مجاهدات ملی و میهنی او.

براستی چرا؟ مگر او که بود و چه کرده بود؟

صاحب کفایه مردی حق پرست بود که از میان توده‌های گمنام مردم برخاست با دود چراغ خوردن تحصیل کرد و به نیروی دانش خود، به مقام رفیع مرجعیت تقلید شیعیان رسید. وقتی بر آن قلّه رفیع نشست، دید که پادشاه ایران بر ملت خود ستم می‌کند. در آغاز به حکم موازین اسلامی، شاه را امر به معروف و نهی از منکر کرد و او را پندهای نیکو بداد و در اندرنامه دهگانه^۲ پر مغزی که برایش فرستاد بدو نوشت:

... بیرهزید و بسیار بیرهزید از اینکه بیگانگان در کار مملکت دخالت کنند، و مراقبت کنید و بسیار مراقبت کنید تا فتنه‌سازیهای آنان را از میان بردارید، زیرا سر منشأ کلیه بلاها و فساد از آنان ناشی می‌شود و هیچگونه اعتمادی هم آنان را نشاید...

... کوشش کنید برای بسط عدالت و مساوات واقعی، بصورتی که شخص شاه با ضعیف‌ترین افراد ملت، از لحاظ حقوق، برابر باشد...!»^۲

۱. تشیع و مشروطیت، عبدالهادی حائری، امیرکبیر، ص ۱۰۸.

۲. مرگی در نور، عبدالحسین کفانی، انتشارات زوار ص ۳-۴ مقدمه.

لکن محمدعلی شاه که لذت شیطانی استبداد رأی و مطلق العنانی در مسند حکومت را چشیده بود، قساوت قلبش با این حرفها زایل نگردید و گوشش را به بند ناصحان مخلص نسپرد. و بر ظلم و استبداد و نیز گرایش روزافزون خود به بیگانگان افزود. و مجلس شورای ملی را که مظهر ارادهٔ ملت بود به توپ بسته و به تعطیلی کشانید. و در این هنگام بود که صاحب کفایه به عنوان يك مرجع تقلید قدرتمند به همراه دو فقیه دیگر که همیشه در کنار او بودند (تهرانی و مازندرانی) ضمن ارسال نامه‌ای به ملت مسلمان ایران به خلع و دفع شاه مستبد و سفاک فرمان و فتوا دادند، که متن آن چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

«به عموم ملت ایران حکم خدا را اعلام می‌داریم:

اليوم [امروز] همت در دفع این سفاک جبار، و دفاع از نفوس و اموال میهن از اهم واجبات، و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرمات، و بذل جهد در استحکام و استقرار مشروطیت به منزلهٔ جهاد در راه امام زمان ارواحنا فدا، و موی مخالفت و مسامحه بمنزله خذلان و محاربه با آن حضرت صلوات الله علیه است. اعاذنا لله والمسلمين من ذلك»^۱

با این فتوا بود که حرکت و قیام مسلحانهٔ همگانی و ملی - میهنی ایران بر ضد رژیم محمدعلی شاهی آغاز و منجر به تعویض رژیم از سلطنت مطلقه به «سلطنت مشروطه» و تأسیس مجلس شورای ملی گردید. چنان که از مورخان معاصر مهدی بامداد می‌نویسد:

«بواسطه مساعی و فتوای او [خوند ملا محمد کاظم خراسانی] و دو سه نفر از علمای دیگر بود که سلطنت استبدادی تبدیل به مشروطیت شده و سرانجام در سال ۱۳۲۷ قمری به خلع محمدعلی شاه منتهی گردید.»^۲ اکنون بینیم صاحب کفایه کی بود و چگونه توانست به چنین مقام منیع و بلند برسد و بعد از دو هزار و چند صد سال با فتوا و تلاش خود، شاگردان، همفکران و

۱. مرگی در نور، ص ۴-۵.

۲. شرح حال رجال ایران، ج. ص ۱.

مقلدانش نوع رژیم حکومتی ایران را عوض کند و بالاخره نقاط قوت و ضعف در این حرکت بزرگ چه بوده است؟

دربارهٔ او نوشته‌اند:

«ملا محمد کاظم خراسانی نجفی که به آخوند شهرت یافته است، فرزند ملاحسین هروی است. معروف اینست که پدر و جد او از اهالی هرات بوده‌اند. محمد کاظم در سال ۱۲۵۵ هجری قمری در طوس (مشهد رضوی) به دنیا آمد و در آنجا پرورش پیدا کرد و پس از آموختن دانشهای مقدماتی در حالی که جوان بود و در حدود ۲۴ سال داشت برای تکمیل تحصیلات خود روانه عراق شده و در شهر علم و هجرت نجف اشرف سکونت گزید. و...»^۱

یکی از نوادگان آن مرحوم دربارهٔ آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و خانواده‌اش چنین نوشته است:

«ما درباره مادر محمد کاظم اطلاع درستی در دست نداریم. برای ما مادر او شخصیتی مبهم و سایه آمیز است. ما نمی‌دانیم نامش چه بوده، کی و در کجا ازدواج کرده، از چه خانواده‌ای بوده، و چقدر در این دنیای دون زیسته است. آنها هم که درباره او اطلاعی داشته‌اند اکنون سالهاست که مرده‌اند و آنچه می‌دانسته‌اند همراه خود به گور برده‌اند.

اما درباره پدر او آنچه فرزندانش گفته‌اند و آنچه ما می‌دانیم از این جمله بیشتر نیست که نامش ملاحسین و از اهل هرات بوده. در مشهد می‌زیسته، مردی بوده مرفه، دانش دوست و گوشه گیر.»^۲

سالها پیش مرد سالخورده‌ای از اهل مشهد که در جبین و چهرهٔ پرچین و چروک خود آثار رنج دورانهای گذشته و در دلش روایات کهنه‌ای از اعصار و روزگاران را به یادگار داشته، دربارهٔ خانوادهٔ آخوند خراسانی چنین افزوده است:

«من آنچه را که از پدرم و جدم شنیده‌ام برایتان تعریف می‌کنم. من در این باره دلیلی در دست ندارم، زیرا آنها در موقعیکه این سخنان را بمن می‌گفتند دلیلی

۱. معارف الرجال ج ۲، ص ۲۲۳.

۲. مرگی در نور، ص ۸.

برای من نمیآوردند و من هم از آنها همچو درخواستی نداشتم.
آنها بمن گفته‌اند که پدر پدربزرگ شما آخوند ملاحسین نام داشت. او
مردی بود با سواد و اهل علم و در هرات مرفه زندگانی میکرد. برای مدتی از
هرات به کاشان رفت و در آنجا به ارشاد مردم پرداخت و سپس از کاشان به هرات
بازگشت و زنی را به همسری گرفت و خداوند چهار پسر بنام‌های نصرالله و
محمد رضا و غلامرضا و محمد کاظم باو مرحمت فرمود.

ملا حسین تجارت ابریشم می‌کرد و مردی ثروتمند بود. از هرات هر چند يك
بار برای زیارت به مشهد می‌آمد. بعدها که فرزندان بزرگ شدند آنها هم برای
زیارت با او به مشهد می‌آمدند تا اینکه ملا حسین آمد و در مشهد ماندگار شد. سه
فرزند او هر کدام کسبی را پیشه خود ساختند و اکنون فرزندان آنها زنده‌اند.
محمد کاظم در مشهد متولد و در همین شهر داماد شد و سپس برای تحصیل به
نجف رفت. ملا حسین در مشهد مرحوم شد.^۱

* در جستجوی دانش

آنچه از نوشته‌های تاریخی درباره‌ی دوران کودکی او به دست می‌آید این است که در
آغاز هیچ‌گونه حرکت فوق‌العاده و نشانه‌ی نبوغی از خود نشان نمی‌داده و شاید با تن در
ندادن به کاری معین موجبات اندوه و دل‌سردی پدر و مادرش را نیز فراهم می‌آورده است،
به گونه‌ای که پدرش آرزو می‌کرده کاش او نیز مانند برادرهایش معقول می‌بود و کسبی
در پیش می‌گرفت. این بچه کاش یا درس می‌خواند و یا کار می‌کرد...^۲ نوبخت
می‌نویسد:

«آخوند ملا محمد کاظم کوچکترین فرزندان ملا حسین هراتی بود و در او آن
کودکی پدرش از پیشرفت وی مایوس بود و با چشم خواری به او می‌نگرید و او
بعدها به عتبات رفت و در حوزه درس شیخ انصاری که بزرگترین مجتهد آن عصر
بود ملا شد و پس از انصاری می‌شود بگوئیم که هیچ‌یک از مراجع تقلید مانند
آخوند ملا محمد کاظم خراسانی متبحر و متنفذ نبود و مجلس درس هیچ مدرسی
آن همه طلبه نداشت.»^۳

۱. مرگی در نور، ص ۱۴.

۲. ر.ک: مرگی در نور، ص ۲۰.

حبیب‌الله نوبخت، مجله وحید، سال ۱۴ / شماره ۳، ص ۱۳۶.

آری کودکی که در اثر سهل‌انگاری در اموری، نخست امیدوی به آینده او نمی‌رفت، بالاخره تصمیم خود را گرفت تا نبوغ خود را در آموزش علوم و هنر تدریس و رهبری فکری و سیاسی جامعه خود به نمایش بگذارد. او دوره‌های مقدمات و متوسطه علوم اسلامی را که اصطلاحاً «دوره سطح» نامیده می‌شود با جدیت وافر در زادگاه خود «مشهد مقدس» در خراسان در محضر اساتید محلی به پایان رسانید و در آن هنگام ۲۲ ساله شده بود که احساس کرد دیگر حوزه خراسان پاسخگوی نیازهای علمی او نیست. با صلاحدید و موافقت پدر و مادرش تصمیم گرفت تا با طی راهی بسیار طولانی و پس از گذشتن از جلگه‌های گوناگون، کوههای متعدد و بیابانهای گسترده بی‌آب و علف، خود را به مهمترین مرکز علوم اسلامی آن عصر «نجف اشرف» برساند و از محضر اساتید نامدار آن امثال شیخ مرتضی انصاری و غیره بهره‌مند شود. عشق دانش‌اندوزی چنان آتش‌گدازنده‌ای در وجودش برافروخته بود که نه تنها تحمل این همه زحمات را بر خود آسان می‌دید، بلکه به خودش قبولانیده بود که برای مدتی نامعلوم از همسر مهربان و جوان خود و تنها فرزند و نور زندگی مشترکشان «مهدی» نیز جدا شود تا در آینده قلم تقدیر چه حکمی را رقم زند. و این شاید سخت‌ترین صحنه‌های جدایی او از خاک زادگاهش خراسان بوده است. اما در حالی که دانه‌های درشت مروارید را با انعکاس نور آفتاب در گوشه چشمان و چهره حزن‌آلود همسر و والدینش غلظان و تابان می‌دید، احتمالاً با رفتاری به ظاهر مغایر آنان، با فروتنی آمیخته به اعتذار و مهربانی از آنان جدا گردید و...

او برای رسیدن به نجف در آن روزگار می‌بایست از مناطق آباد و سرسبز خراسان می‌گذشت و حاشیه شمالی کویر بزرگ ایران را می‌پیمود و پس از گذشتن از چند شهر و شهرک خود را به «تهران» می‌رسانید و از آنجا عازم «عتبات عالیات» می‌گردید. «سبزوار» در سر راهش بود، آوازه نیکنامی و جاذبه‌های علمی و عرفانی «حاجی ملا هادی سبزواری» فیلسوف بزرگ عصر او را از کاروانش جدا ساخته و برای مدت چند ماه در سبزواری به محفل درس فلسفه خود مجذوب گردانید. بنابراین نخستین استاد او که برای ما شناخته شده است، «حاجی ملا هادی سبزواری» صاحب کتاب معروف «شرح منظومه» در فلسفه و منطق می‌باشد.^۱

گفته‌اند که حکیم حاجی ملا هادی سبزواری «صاحب اسرار» در آن زمان در پاسخ پرسندگانی که درباره هویت آن «طلبه غریبه» در سبزواری از او سؤال کرده بودند، او را

۱. ر. ک: مرگی در نور، ص ۳۵ و ۳۸.

چنین معرفی کرده است:

«نامش محمد کاظم است. از مشهد آمده و به نجف می‌خواهد برود. من او را دیده و با او صحبت کرده‌ام، و در چشمان او برق نبوغ و در پیشانی او آثار بزرگی را خوانده‌ام او در آینده در علم و دانش نابغه خواهد شد و از انوار نبوغ او هزاران نفر به بزرگی خواهند رسید، و از فرمانهای او سرنوشت ملتی تغییر خواهد کرد. و...»^۱

محمد کاظم پس از سه ماه اقامت در سبزوار همراه کاروانی دیگر عازم تهران گردید. و در «مدرسه صدر» با جوانی به نام «ملا عبدالرسول مازندرانی» هم‌اتاق گردیدند. او در تهران از محضر «ملا حسین خونی» و «میرزا ابوالحسن جلوه» که از فلاسفه و حکمای نامدار آن عصر بود حدود یک سال شاگردی نمود و در حکمت و معقولات پایه‌های دانش خود را استوار گردانید. ما نمی‌دانیم در این مدت محمد کاظم از محضر دیگر اساتید مقیم تهران نیز استفاده برده است یا نه. همین قدر آشکار است که پس از آن مدت عازم نجف اشرف گردیده و در دو سال از اواخر عمر علامه شیخ مرتضی انصاری محضر پرفیض درس او را درک نموده است.

همچنین او در آن مدت از محضر فقیه مشهور عرب «شیخ راضی فقیه نجفی» بهره‌مند گردیده، و سالها در درس میرزا محمد حسین شیرازی (صاحب فتوای تحریم تنباکو) شرکت جسته و کاملاً مورد عنایت و توجه ویژه او قرار گرفته است تا اینکه به تدریج خود به زعامت و مرجعیت رسیده است. به طوری که مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی می‌نویسد:

«آخوند ملا محمد کاظم خراسانی از اعظم شاگردان میرزا در نجف بود. مدت کوتاهی را هم در سامراء به سر برد، سپس به نجف برگشت و نه تدریس اشتغال ورزید تا اینکه ریاست به طور کامل بدو منتهی شد. زمانی که مبحث «الفاظ» را در دوره اخیر شروع کرد عده شاگردانی که در پای درسش گرد می‌آمدند ۱۲۰۰ نفر بودند. قبل از آن هم درس اصولش را حدود هشتصد نفر از فضلا و طلاب و علمای زبردست شرکت می‌کردند.»^۲

صاحب اعیان الشیعه نیز می‌نویسد:

«ملا کاظم خراسانی در نجف بیش از دو سال درس شیخ مرتضی انصاری هم

۱. مرگی در نور، ص ۳۶-۳۵.

۲. میرزای شیرازی، ترجمه هدیه الرازی الی المجدد شیرازی، ص ۱۸۲.

در فقه و هم در اصول را درك و استفاده نمود. و بعد از سال ۱۲۸۱ قمری که شیخ درگذشت و میرزا محمد حسن شیرازی بجای او رئیس امامیه گردید، خراسانی خود را به او نزدیک ساخت و تقریب پیدا کرد. همچنین در فقه از محضر شیخ راضی فرزند شیخ محمد نیز بهره‌مند گردید. هنگامی که میرزای شیرازی و گروهی از شاگردانش از نجف به سامراء مهاجرت کردند، او در نجف ماندگار شد و زمینه تدریس برای او آماده گردید و طلاب زیادی به مجلس درس او حاضر شدند، بویژه در علم اصول. و... بگونه‌ای که در مجلس درس او صد نفر از فضلا و مجتهدین شرکت می‌جستند. او در هیچ شرایطی تدریس خود را تعطیل نمی‌کرد. با شیوه خاصی که در فشرده‌سازی مطالب و پاکسازی علم اصول از حشو و زوائد و اتخاذ روش دقت و موشکافی در پیش گرفت از همه دانشمندان متأخر متمایز گردید.^۱

استاد دیگر آخوند خراسانی در نجف اشرف را عالم بزرگوار «سید مهدی قزوینی حلی» نام برده‌اند که اغلب شرح حال نویسان متأخر شیعه او را ستوده‌اند.^۲ لکن ظاهراً این مطلب نادرست است. چون او از شاگردان و مجازین از آخوند خراسانی بوده است و نه از اساتید او.^۳ اینان که نام بردیم آن دسته از استادان آخوند ملا محمد کاظم خراسانی هستند که ما شناخته‌ایم. و لکن می‌توان گفت که طبق قرائن خاص و روال ویژه‌ای که در نظام تحصیلی حوزه‌ها برقرار بوده و می‌باشد، احتمالاً او محضر اساتید دیگری را نیز درك نموده و از آنان بهره‌مند گردیده است، لکن به دلیل عدم اهتمام مورخان به ثبت اسامی آنان، اکنون ما آنان را نمی‌شناسیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

نکته تربیتی ویژه‌ای را که در اینجا نمی‌توان نادیده گرفت، همت بلند و مردانه و پایداری شگفت‌انگیز «محمد کاظم خراسانی» در برابر انواع مشکلات خانوادگی، عاطفی، تنگناهای معیشتی و فقر کشنده است که بالاخره هیچ‌کدام از اینها نتوانسته است او را از تعقیب اهداف مقدسش باز دارد و از مسیر تحصیل و تدریس منصرف

۱. اعیان‌الشیعه، ج ۶، ص ۵-۶.

۲. ر.ک: مرگی در نور، ص ۶۶-۶۷.

۳. ر.ک: معارف‌الرجال، ج ۲، ص ۳۲۳.

سازد. فراق و جدایی بلند مدت او از تنها فرزند و همسر خود، شنیدن خبر فوت تنها فرزندش و بیماری همسرش در مشهد، زندگی با فقر و گمنامی غریبانه و مشاهده تولد فرزند دیگرش به صورت مرده و بدتر از همه اینها نظاره بر مرگ همسر و تنها مونس و مددکار زندگی اش در غربتگاه شهر نجف و احساس تنهایی و تنهایی و بی کسی مطلق و پناه بردن به ذات مقدس احدیت و ادامه تحصیل به صورت منزوی و با فقر موحش. اینها مطالبی است که شرح حال نویسان آخوند خراسانی درباره او گزارش کرده‌اند. طبق گزارش نویخت:

«او می گوید چهل سال نه گوشت خوردم و نه آرزوی خوردن گوشت داشتم، و تنها خوراک من فکر بود و با این زندگی راضی و قانع بودم و هیچ گاه نشد که سخنی یاد کنم که گمان کنند از زندگانی خود ناراضی هستم. پولی برای خرید يك شمع بمن می دادند ولی من در تاریکی می گذرانیدم و آن پول را به فقیرتر از خودم می دادم و شبها کتاب خود را برداشته به میرز مدرسه می رفتم تا در برابر چراغ میرز مطالعه کنم. طلاب هیچ اعتنایی بمن نمی کردند مگر معدودی که مانند خود من یا فقیرتر از من بودند. خواب من از شش ساعت بیشتر نبود و چون با شکم خالی خواب آدم عمیق نمی شود بیشتر شبها را بیدار بودم و با ستارگان آسمان مصاحبت و مساهرت داشتم و درین احوال به خاطر می گذشت که امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز بیشتر شبها را برین نشان می گذرانید. من با همه تنگدستی و بیچارگی احساس می کردم که فکر من بعالمی بلندتر پرواز می کند و قوه نبی است که روح مرا بخود جذب می کند، و شاید این روح و طینت و ملیتم بود. سی سال تمام داغی و گرمی نان تنها نانخورش من بود.»^۱

باید توجه داشته باشیم که زندگی محمد کاظم در نجف به ویژه بعد از آنکه فرزند و همسر او فوت کردند و او مجبور شد با عسرت و تأثر در یکی از مدارس حجره‌ای برای خود بگیرد به مراتب دشوارتر شده بود.

یکی از نوادگان او که شرح حالش را نوشته با اندک تفاوت و تعدیلی در عبارات درباره فقر و تنگدستی و مقاومت محمد کاظم طلبه در برابر آن بلیه سیاه چنین نوشته است:

«از لحاظ مادی زندگانی اش در این موقع دشوار بود. بسیار اتفاق می افتاد که بعلت تأخیر قافله‌ها یا بسته شدن راه‌ها پدرش نتواند برای او پول بفرستد. از این

۱. مجله وحید، سال ۱۴ / شماره ۳، ص ۱۳۶ (خاطرات نویخت).

رو محمد کاظم مجبور بود در کمال سختی زندگی کند. بسا می‌شد که ماه‌ها می‌گذشت و غذای مطبوعی نمی‌خورد و مناعت طبع باو اجازه نمی‌داد که برای گذراندن زندگی از کسی تقاضای کمک کند و ترجیح می‌داد با قناعت و در کمال عسرت روزگار بگذراند.

گفته‌اند که تا يك سال قاتق نان او فقط گرمی نانش بوده است که آن را در همان وقت که از نانوا می‌گرفته می‌خورده است. يك شب بعد از چند ماه مقدار بسیار کمی برنج بدست آورد. آن را در کمال دقت شست و بار کرد و هنگامی که می‌خواست برنج را صاف کند ظرف بعلت گرمی از دستش رها شد و آبهای جوش آن روی دستش ریخت و آن را به سختی مجروح ساخت. گویی روزگار می‌خواست درس استقامت و ریاضت به او بیاموزد، اما این درس را او سالها پیش آموخته بود»^۱

حبيب‌الله نويخت در یکی از شماره‌های مجله وحید وضع او را به گونه‌ای ترسیم کرده است که گویا او گاهی از تهیه يك کفش مندرس نیز عاجز می‌مانده است و مطالب شگفت آور دیگر. اگر اغراقی در آنها نباشد باید پذیرفت که محمد کاظم طلبه به راستی با دیو فقر به نبردی تن به تن برخاسته بوده است تا با دفع آن مانع به مقصود نهایی خود در تحصیل علوم برسد.^۲

این عنصر صبور و فرزانه با این مقدمات بود که دانش‌اندوزی کرده و به عنوان یکی از نوابغ تاریخ فقهات و علم اصول درخشید و با بهره‌گیری از پایگاه مرجعیت و حوزه‌ای خود، در ایران رژیم دو هزار و چند صد ساله را دگرگون نمود.

در مجلس درس آخوند متجاوز از يك هزار نفر شرکت می‌کرده‌اند که در میان آنان دهها فقیه و مجتهد والامقام وجود داشته است.

مؤلف معارف الرجال می‌نویسد:

«فضلاى زیادى از ایران، هند، عراق و دیگر نقاط جهان اسلام به قصد درك مجلس درس آخوند عازم نجف گردیدند و از محضر او شمار زیادی از محققین و دانشمندان فارغ‌التحصیل شدند که خارج از شمارش‌اند. و بسیاری از شاگردان او به ریاست علمی رسیدند. او دسته‌ای را اجازه داد که از جمله آنان سید مهدی قزوینی متوفای سال ۱۳۰۰ هجری قمری و دیگران هستند.

۱ مرگی در نور، ص ۵۶-۵۵.

۲ ر.ک: وحید سال ۱۴ / شماره ۳، ص ۱۳۵.

آخوند شیوه ویژه‌ای را در تدریس علم اصول در پیش گرفت و به واسطه آن از همه علماء معاصر و سابقین خود متمایز گردید. او در این علم کتابی نوشت که آکنده از پژوهش و ژرف‌اندیشی است، لکن عبارات آن پیچیده و دشوار است، او این شیوه را هنری می‌شمرد که بواسطه آن از دیگران باز شناخته می‌شد. و این کتاب «کفایه» او محور درس و بحثهای طلاب در این دانش گردید که اغلب آنان خویشان را در درست فهمی آن به رنج می‌اندازند، بویژه اگر مدرس این کتاب فردی فارسی زبان باشد.^۱

چنانکه از شیخ محمد حرزالدین نقل کردیم شاگردان او خارج از شمارش هستند و آمار دقیقی از آنان در دست نیست، با این حال «عبدالرحیم محمدعلی» در کتاب خود به نام «المصلح المجاهد الشیخ محمد کاظم الخراسانی» ۳۱۰ نفر از مشاهیر آنان را برشمرده است، که در میان آنان چهره‌های نامدار و افتخارآفرینی همچون حضرات آیات سید ابوالحسن اصفهانی، حاج سید حسین طباطبائی بروجردی، شهید سید حسن مدرس، میرزا ابوالحسن مشکینی صاحب حاشیه بر کفایه، شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم، شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (کمپانی)، آقا ضیاءالدین عراقی، سید ابوالقاسم کاشانی، سید عبدالهادی شیرازی، سید میرزا علی قاضی، سید عبدالله بهبهانی (از سران مشروطه در تهران)، سید محسن امین عاملی (صاحب اعیان‌الشیعه)، سید محسن حکیم، سید محمود شمس‌الدین مرعشی (پدر مرحوم سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی)، شیخ محمد حسین نائینی و دهها فقیه، اصولی و مجتهد دیگر که هر کدام از آنان در بخشی از جهان پهنای اسلام زعامت دینی و ریاست علمی و اجتماعی پیدا کردند و منشاء خیرات و برکاتی برای جامعه و دین حنیف گردیدند.^۲

شمار کسانی که بر کتاب ارزشمند او به نام «کفایه‌الاصول» شرح، حاشیه و تعلیقه نوشته‌اند بسیار فراوان است. آقای کفانی با تفحص جالبشان در کتاب خود چهل و چهار مورد آن را بازنمایی و با ذکر نام نویسندگانشان درج کرده‌اند.^۳ لکن با این حال شمار نویسندگان تقریرات و گزارشهای روزانه درس فقه و اصول آن بزرگوار به دلیل کثرت آن هنوز ناشناخته و نامعلوم است.

۱. معارف‌الرجال، ج ۲، ص ۲۲۳.

۲. ر.ک: مرگی در نور، از ص ۱۴۰-۱۲۵ (به نقل از المصلح المجاهد...)

۳. ر.ک: مرگی در نور، ص ۳۴۶ تا ۳۵۴.

آخوند با داشتن چنین شخصیت نیرومند علمی و جایگاه بلند حوزه‌ای و دینی بود که توانست به عنوان زمامدار حرکت مشروطه‌خواهی فتاوی خود را در ضرورت انقلاب و تبدیل نظام سلطنت مطلقه به سلطنت مشروطه با استواری تمام خطاب به مسلمانان ایران صادر نماید. هرچند که بررسی نقاط ضعف و آسیب‌پذیر انقلاب مشروطه و نقد و بررسی مواضع آخوند خراسانی در طول آن قضیه به بررسی علمی جدگانه‌ای نیازمند است و در تصویب و یا نخطئه آن به طور مطلق نمی‌توان نظر داد. با این حال نفس جسارت و ابراز شجاعت در مخالفت با رژیم استبداد و مساعی بی‌شمارش در این باره (با همه آفاتی که به دنبال داشت) قابل تقدیر و تقدیس است. لذا اکنون باید به سراغ بررسی جایگاه او در رهبری انقلاب مشروطه برویم و نقش مؤثر او در این ماجرا را تبیین کنیم. قبل از آن، بحث فشرده و اشاره‌واری در باورها و علایق فرهنگی و سیاسی او خواهیم داشت.

* اشاره به باورها و علایق فرهنگی - سیاسی آخوند خراسانی

باورها و علایق فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هر فردی در تشکیل بافت اندیشه، نظام فکری و مشی سیاسی او تأثیر انکارناپذیر دارد. از این روی، برای شناختن ماهیت افراد و ترسیم سیمای درستی از آنان در تاریخ یکی از بایسته‌ترین راهها، مطالعه و کشف این وابستگیها و دلبستگیهای افراد و چهره‌های مورد پژوهش می‌باشد. بدیهی است که آخوند ملا محمد کاظم خراسانی نیرومندترین رهبر دینی و سیاسی انقلاب مشروطیت ایران نیز نمی‌تواند از این قاعده کلی مستثنی باشد.

بنابراین، برای شناختن شخصیت سیاسی آن بزرگوار نخست باید باورها و دلبستگیهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی او را مورد بحث و شناسایی قرار داد. با توجه به ظرفیت و گنجایش بحث ما (که باید از حد یک مقاله و گفتار بلند، افزونتر نباشد) ناگزیریم در اینجا و در این بحث به گونه گذرا و اشاره‌وار سخن بگوییم.

باورها و علایق فرهنگی - سیاسی آخوند خراسانی را می‌توان از مجموعه وقایع و گرایشهای زندگی او که در رفتارها و گفتارهایش منعکس شده باز یافت. این موارد در اغلب پیامهای سیاسی او که در زمان حرکت مشروطه‌خواهی و بعد از پیروزی آن به صورت نامه‌ها و تلگرافها از نجف به ایران و دیگر نقاط جهان فرستاده شده‌اند، دیده می‌شود و موارد و نمونه‌های آن برای پژوهندگان بس فراوان است. لکن ما در اینجا از نقل و بررسی آن پراکنده‌ها چشم‌پوشی نموده و با درج یکی از مهمترین پیامهای او که دربر دارنده اهداف، آرزوها و آمال او در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، دینی و سیاسی

است بسنده کرده و به بررسی آن می پردازیم. این پیام که به صورت يك «نامه ده ماده‌ای» برای راهنمایی، اندرز و هدایت «محمدعلی شاه» فرستاده شده تا او را از همکاری با روسها بر ضد منافع ملی بازداشته و به تن دادن در برابر خواستهای قانونی مردم مسلمان ایران و پذیرش نظام مشروطه دعوت کند، یکی از زیباترین و افتخارآمیزترین اسناد تاریخ کشور اسلامی ایران می باشد.

متن کامل ترجمه عربی آن نامه را آقای «عبدالرحیم محمدعلی» در کتاب ارزشمند خود به نام «المصلح المجاهد الشيخ محمد کاظم الخراسانی» چاپ نجف، درج کرده است و آقای کفائی نیز متن فارسی و عربی آن را در کتاب خود (صفحات ۱۸۲-۱۷۹) نقل و درج کرده است. متن فارسی آن که در زمان استبداد صغیر خطاب به محمدعلی شاه نوشته شده است، بعد از حذف عنوان از این قرار می باشد:

«۱- بر شما سزاوار است که از بذل جان و مال، در حفظ شریعت مطهره، و مبانی مقدسه اسلام، دریغ ننموده و يك معلم برای خود انتخاب نمائید که از او، جهت حفظ مقام سلطنت، علوم شرعیه را فرا بگیرید و بر ادامه و مواظبت عبادات عملیه، و اداء فرائض الهیه، کوشا باشید که انجام این امور باعث دوام سلطنت و بقاء عظمت شما بر ملت خواهد بود.

۲- همیشه از مردمان فاسدالعقیده، که بنده این دنیا، و دنیاپرست میباشند، پرهیز کنید زیرا، همانطوری که آهن ربا، آهن را جذب میکند، معاشرت و مجالست با اینگونه افراد هم، موجب جلب و جذب اخلاق و عادات رذیله میگردد.

۳- نهایت جهد و همت خود را برای بالا بردن شأن و عظمت مملکت میذول دارید و در تربیت صحیح افراد ملت و ترغیب رعیت به فراگیری و ایجاد حرف و صنایع همت گمارید.

منسوجات و کالاهای وطنی را ترویج کنید زیرا هر آینه شخص شما از مصنوعات و فراورده های مملکتی استفاده برید این امر باعث میگردد که رجال مملکت و قاطبه افراد ملت از شما متابعت نمایند و چنین عملی موجب می شود که مملکت از بند احتیاج به منسوجات و مصنوعات خارجی آزاد گردد.

چنانی که «میکادو پادشاه ژاپن» باین طریق عمل نمود زیرا می دانست که کلید و راه تعالی و ترقی مملکت، بسته است، بعدم احتیاج افراد ملت، از آنچه، از خارج، وارد می شود و بر اثر انجام این امر مملکت ژاپن بمراتب عالیه نائل گردید. هر آینه این راه و طریق پسندیده محکم را در ابتدای سلطنت و عنفوان جوانی خود بکار ببرید موجبات ترقی مملکت و از بین رفتن فقر و فاقه و بی نیازی رعیت را

فراهم خواهید ساخت و این امر نه تنها موجب شکرگزاری آحاد ملت خواهد گردید بلکه باعث پیشرفت مملکت و استقلال واقعی آن خواهد شد.

۴- همت گمارید در نشر و بسط علوم و صنایع جدید. آنچه باعث ترقی و تعالی سایر ملل گردیده و آنان را به اوج عظمت رسانیده همان فرا گرفتن علوم و صنایع تازه بوده و این از بدیهیات مسلم است که ایرانیان از حیث استعداد و قابلیت برتر از سایر ملل بوده و همیشه در طول تاریخ از این لحاظ پیشوا و مقتدای آنان بوده‌اند و این عقب ماندگی که اکنون مشاهده میشود و مملکت را تا بدین حد فقیر و مبتلا ساخته ناشی از عدم توجه والتفات اسلاف و گذشتگان به این امور بوده و میل بی جای آنها به مصنوعات خارجی باعث سرایت این مرض به سایر افراد مملکت گردیده و هستی و تجدید حیات و نوسازی ایران بستگی به این نکته مهم دارد.

۵- پیرهیزید و بسیار پیرهیزید از اینکه بیگانگان در کار مملکت دخالت کنند و مراقبت کنید و بسیار مراقبت کنید تا فتنه‌سازهای آنان را از میان بردارید زیرا سر منشاء کلیه بلاها و فساد از آنان ناشی می‌شود و هیچگونه اعتمادی هم آنان را نتشاید، مگر در جلب دوستی پادشاهان و بزرگان آنها و محافظت تمام نسبت به مودتشان. و این قروضی که دامنگیر دولت، و بر گردن آنها بار گشته، نیست مگر، بعلت مداخله بی جای بیگانگان در امور مملکت و لذا بر رجال میهن پرست ایران که مملکت خود را دوست دارند لازم است که مردانی لایق را برای اداره سلطنت انتخاب نمایند.

۶- کوشش کنید برای بسط عدالت و مساوات واقعی بصورتی که شخص شاه با ضعیف‌ترین افراد ملت از لحاظ حقوق برابر باشند.

و احکام شرعی اسلامی بر جمیع افراد بدون استثناء حاکم باشد و هرگاه شخص شاه در این راه ثابت قدم باشد و در راه اجرای این تکلیف بکوشد مسلماً معاندین سرشکسته خواهند شد و اساس عدالت مستحکم خواهد گردید، نه اینکه فقط، این امر، جنبه حرف و وهم بخود بگیرد.

۷- باید نسبت بعموم رعیت محبت کرد، و برای جلب قلوبشان به آنان مهربانی نمود، و برای برطرف ساختن گرفتاری‌هایشان و دلشاد کردنشان کوشید تا مهر تو در دل‌هایشان نشیند.

۸- سزاوار است به تاریخ مشاهیر پادشاهان جهان مراجعه، و آنرا مورد مطالعه قرار دهید تا ملاحظه نمایید که آنان چگونه برای نشر علوم و معارف دینی

و دنیوی همت گماردند تا اینکه روی این زمینه پایه استقلال مملکت خود را مستحکم داشتند و تاریخ را به بزرگواری اعمال و افعال خود روشن و مزین ساختند و این امور موجب ذکر خیر و ثبت نام آنها در صفحات تاریخ گردید و رفتار و بزرگواری هایشان ضرب المثل شد تا بدانجا که بمانندشان برخاستند.

۹- با مراجعه به تاریخ بر خاطر ملوکانه مکشوف می گردد که:

پادشاهان ایران چه قبل از اسلام و چه بعد از آن هر یک از آنها عمر خود را در خوش گذرانی و پیروی از شهوات و لهو و لعب گذراندند و رجال مملکت هم از آنان پیروی نمودند و نتیجه آن شد که مملکت ناتوان گردید و ملت خوار و زبون شد و ثروت ملی نفله و حال ملک پریشان گردید و هر آینه یکی از آنان از شهوت رانی چشم می پوشید و هم خود را صرف ترقی و تعالی ملک و تربیت ملت و نشر علوم و صنایع می نمود و لشکری آراسته برای مملکت مهیا میکرد در اندک زمانی باعث پیشرفت و عظمت ملک و ملت خود می گردید و بر سایر پادشاهان پیشی می گرفت.

امیدوارم انشاء الله تعالی که ذات ملوکانه از طریق اولی دوری جویند که راهی فاسد و مردود است و بیگمان راه دوم را انتخاب کنند و آنرا نصب العین خود قرار دهند تا نتایج نیک آنرا انشاء الله بزودی بدست آورند.

۱۰- انتظار داریم که حفظ مقام شامخ علم و بزرگداشت علماء عاملین و فقهاء مصلحین را همیشه وجهه و منظور نظر قرار دهند که هر آینه خدای ناکرده کوتاهی در این امر مهم گردد ملک و ملت را در معرض هلاکت و نیستی قرار خواهند داد و در این صورت برای همیشه انگشت ندامت و پشیمانی را به دندان خواهیم گرفت و پشیمانی را هم دیگر سودی نباشد.

داعی - محمد کاظم خراسانی»

سیری در محتوای این نامه

چنانکه ملاحظه می فرمایید این نامه عجیب، به طور آشکار همه احساسات، آرزوها، ایده ها و علایق مرحوم آخوند خراسانی را به گونه فشرده در خود نهفته دارد.

الف - «قانونگرایی اسلامی»:

ماده اول آن شاه مستبد را موظف می گرداند که با وقت گذاشتن برای آموزش وظایف شرعی و عبادات و فرایض الهی، خود را «لایق» سلطنت گرداند. و به طور

صریح به او گفته است که «علوم شرعیه را» فرا گیرد.

بنابراین نخستین علاقه و دلبستگی او همانا «شرعیات» و دین اسلام می باشد. مرحوم آخوند در اغلب و یا همه نامه ها و پیامهایش به اشخاص مختلف روی این مطلب تکیه نموده که «اسلام» و «قانون خدایی» باید اساس کار مشروطه قرار بگیرد و هدف او از «انقلاب مشروطه» همین است. چنانکه در ضمن یکی از نامه هایش که آقای عبدالهادی حائری آن را مورد توجه قرار داده است، می نویسد که «او می خواهد «قانون خدایی» را اجرا و کشور اسلامی را از حمله کفار نگاهبانی کند. قصد او اجرای امر به معروف و نهی از منکر و دیگر قوانین اسلامی که همه به سود مردم است می باشد.»^۱

و نیز در ماده ۶ همین نامه خطاب به شاه گفته است: «کوشش کنید... که احکام شرعی اسلامی بر جمیع افراد بدون استثناء حاکم باشد و...». چنانکه در ماده ۱۰ همین نامه ضرورت «حفظ مقام شامخ علم و بزرگداشت علماء عاملین و فقهاء مصلحین» را به شاه تذکر داده است که بدون آنان «ملک و ملت» هلاک و نیست خواهند گردید.

مرحوم آخوند در موارد دیگر نیز به طور مطلق از ضرورت تدوین قوانین و تأسیس مجلس مردمی سخن گفته است که با ضمیمه کردن آن حرفها به این سخنانش منظور ایشان کاملاً آشکار می شود که همان «قوانین شرعی اسلامی» منظور نظرش بوده است. البته او خود نیز بارها به این مطلب تصریح کرده است. چنانکه در ضمن نامه ای به مجلس شورای ملی می نویسد:

«به مجلس محترم شورای ملی شیّدالله ارکانه. ... ان شاء الله تعالی هیچ دقیقه ای را فروگذار نفرموده قوانین محکم دین مبین را که ناموس اکبر و از اعظم اسباب ترقی و نفوذ است، فقط اکنون رسمی از آن باقی است. صحیحاً به موقع اجرا و مصالح دولت و انتظامات مملکت را به وجه احسن و نظام اتقن مرتب و ابواب استبدادات و تعدیّات و حیف و میل خائنان و... را [قطع نمایید].»^۲

مرحوم آخوند در تأکید بر شرعی بودن قوانین مصوبه در مجلس طی نامه مهمی به نایب السلطنه وقت «ناصرالملک» می نویسد:

«... و قوانین مملکتی را به کلی با حضور هیئت مجتهدین عظام نظار که سابقاً به مجلس محترم معرفی شدند، مطابق قانون اساسی عاجلاً مترصد و از منکرات اسلامیّه و منافات مذهب به کمال شدت و سختی جلوگیری فرموده

۱. مرگی در نور، ص ۱۶۱.

۲. مرگی در نور، ص ۱۹۲.

ا[فرماید].»^۱

بنابراین دانسته شد که از جمله باورها و علایق فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مرحوم آخوند «تدوین قوانین در چارچوب شریعت اسلام» بوده است. با این وضع جای بسی شگفتی است که وجه افتراق ایشان با امثال مرحوم آخوند ملا قربانعلی زنجانی چه چیزی بوده و مخالفت و منافرتشان با مرحوم شیخ فضل‌الله نوری چه وجهی داشته است؟ این مطلبی است که در جای مناسب خود پاسخ لازم را می‌طلبد.

ب - «بیگانه‌گریزی و استعمارستیزی»:

بر پایه آنچه که از این نامه و دیگر اسناد مربوطه مفهوم می‌شود از دیگر باورها و دلبستگیهای آخوند خراسانی خصلت «گریز از بیگانگان» و غیر مسلمانها و عدم اعتماد به آنان در هیچ شرایطی می‌باشد، که خود به خود صفت «استعمارستیزی» را نیز به دنبال دارد.

آخوند واقعاً يك رهبر ضد سلطهٔ خارجی بر ممالک اسلامی بود. چنانکه در مادهٔ ۵ این نامه آن را آشکار ساخته و فرموده است:

«بهره‌یز و بسیار بهره‌یز از اینکه بیگانگان در کار مملکت دخالت کنند. و مراقبت کنید و بسیار مراقبت کنید تا فتنه‌سازیهای آنان را از میان بردارید. زیرا سر منشاء کلیه بلاها و فساد از آنان ناشی می‌شود، و هیچگونه اعتمادی هم آنان را نشاید. و...»

مرحوم آخوند نسبت به دخالت بیگانگان در امور ایران، به ویژه حضور مستقیم آنان در خاک این کشور عزیز بسیار حساسیت داشت. او بعد از به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی به فرمان محمدعلی شاه و با مباشرت و فرماندهی عملیاتی «لیاخوف روسی» و حضور روسها در برخی از نقاط ایران در آن زمان در عراق تجهیز نیرو کرد که به ایران بیاید و با آنان بجنگند، لکن خبر سقوط محمد علی شاه و عقب نشینی روسها سبب انصراف او از این کار گردید. و این واقعه در سال ۱۳۲۷ هجری - قمری اتفاق افتاد.

آخوند خراسانی بار دیگر در سال ۱۳۲۹ هجری وقتی قرار پنهانی شوم روس و انگلیس مبنی بر تقسیم ایران به دو منطقهٔ نفوذ خود بسته شد و قسمتهایی از خاک ایران در شمال و جنوب توسط آن دو دولت متجاوز اشغال گردید، باز تجهیز نیرو و تدارک

۱. همان، ص ۲۳۷.

نظامی دید تا به ایران بیاید و رهبری جنگی آزادی‌بخش و اسلامی را به عهده بگیرد که ناگهان و بدون هیچ عارضه قبلی به گونه مشکوک درگذشت که گفته شد روسها و انگلیسها او را شهید کردند.

بنابراین، آن بزرگوار این دلبستگی خود را يك ايمان مقدس و رسالت دینی تلقی می‌نمود. ما در اینجا با درج متن کامل يك نامه تکان دهنده دیگری از آخوند خراسانی که آن را در همان سالهای اشغال خطاب به علما و فقهای اردبیل نوشته است تصویر روشن‌تری از باورها و علایق آن مرحوم ارائه می‌دهیم. متن آن نامه از این قرار است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. اردبیل. عموم آقایان عظام و علمای اعلام و ارکان اسلام آن بلدة شریفه دامت برکاتهم را به سلام وافر مخصوص می‌دارد البته آن ذوات محترمه به وظیفه و تکلیف فعلی که امروزه در حفظ بیضه اسلام و صیانت مذهب در عهده دارند قیام خواهند فرمود و این معنا را پیوسته در نظر خواهند داشت که دول مسیحیه از چند قرن قبل بر این طرف هر يك از هر طرف که به بلاد اسلامیة راه داشته به محو استقلال اسلامیان و هدم اساس مسلمانی همت گماشته کاملاً به مقدمات آن مشغول و حالا به گرفتن نتیجه پرداخته‌اند مفاسد داخله مرکز «يك كلمه ناخوانا» باطله معاندین اساس دیانت حقه و جدیت لامذهبان داخلی در موجبات نفرت قلوب و تفریق کلمه ملیه هم از فروع این اصل است و منشاء تمام این مفاسد و اساس تمام خرابیها اقامت قشون اجانب است در داخله مملکت ایران که علاوه بر تمام این مفاسد موجوده تدریجاً به فساد اخلاق ملت و ذهاب غیرت ایلات و ضعف عقاید مودی و به وسیله دام‌هائی که افکنده‌اند مسلمانان سست عنصر ضعیف‌الایمان را آلت اجرای مقاصد خبیثه خود نموده کار به چائی رسیده که بستگی به اجانب و در تحت حمایت آنها بودن موجب شرف و افتخار شده است یا للاسف که درجه ایمان و جهالت و بی‌خبری مسلمین از مقتضیات دیانت اسلامیة به این مرتبه منتهی شده است.

خوب است که از حال مسلمین سایر ممالک مثل ترکستان و قفقاز و بعضی صفحات هند و غیرهم که به همین ترتیبات ابله‌فریبانه دشمنان دین شرف و استقلال مملکت خودشان را از دست داده حالا در ذلت اسارت و رقیق کفره گرفتارند عبرت بگیرند فعلاً اهم وظایف عموم علمای اعلام و حصون اسلام این است در سد این ثلثه عظیمه وارده بر اسلام بذل جهد و صرف مهجه فرمایند تمام ارباب مناظر و وعاظ را مقرر فرمایند که در مجامع عامه به مفاد اخبار و آیات وارده در منع تواد و تحاب «کذا» و انس با کفره فضلا از کارگذاری برای آنها ذهن

قابطهٔ مسلمین روشن نموده به همه بفهمانند که به نص کلام‌اله مجید الهی عزاسمه لانجد قوماً یومنون بالله والیوم الاخر یوادون من حادالله و رسوله این رفتارها با واقعی بودن ایمان منافی و البته اگر مسلمانان یاک عقیدت باین معانی متذکر و بفهمند که چشم و گوش بسته در وادی محو استقلال اسلام قدم می‌زنند البته از این سکوت و غفلت متنبه خواهند شد و به عقد اخوت و اتحاد با همدیگر در دفاع از حوزه اسلام موفق و بلکه به همان فطرت اسلامی بدون حاجت به صدور حکم تحریر «کذا و لعله تحریم. سها» امتعه روسیه از این فضول عیش که موجب ذهاب ثروت و بیضهٔ فطرت اسلام و ذلت و اسارت مسلمین است غمض عین خواهند کرد و حتی به قوهٔ دفاعیه که فعلاً بر قابطهٔ مسلمین واجب است و اهمیت آن از تمام احکام مطهرهٔ بدیهی است مبادرت و احکام مبین در مایه را که در این عصر مصداقش مبدل است امتثال و بلکه در آن باب بعد از مشورت با آقایان حجج اسلام آنچه به نظر رسیده حوزهٔ علمیهٔ تمام بلاد محروسه با هم متفق و متواعد شوند و در موعد واحد همه با هم به تعلیم؟! قوانین حرب شروع کنند که موجب تاسی عموم طبقات ملت گردد. انشاءالله تعالی والسلام علیکم ورحمةالله و برکاته من الاحقر الحاج! کذا و لعله الجانی بسها محمد کاظم الخراسانی.»^۱

مرحوم آخوند خراسانی از آنجا که خصلت بیگانه‌گریزی و عدم اعتماد مطلق به آنان داشته است، وامهای خارجی را نیز از جمله دامهای استعماری می‌دانسته است که برای به دام انداختن کشور وام‌گیرنده گسترده شده است.

آخوند این عقیدهٔ خود را در ذیل مادهٔ ۵ از نامهٔ ده ماده‌ای خود به محمدعلی شاه نوشته است. چنانکه در صفحات ۳۴-۳۳ کتاب مرگی در نور نیز مطالبی از آن مرحوم در این باره وجود دارد و قابل دقت می‌باشد.

ج - «رفاه عمومی»:

بالا بردن سطح زندگی مردم، تأمین رفاه عمومی و مبارزه با فقر همگانی نیز از دیگر باورها و علایق آخوند خراسانی است که در اسناد مربوط به او دیده می‌شود. آخوند برقراری نظام مشروطیت را مقدمه‌ای واجب برای برآوردن هدف «تأمین رفاه عمومی» و «تحصیل خودکفایی ملی در اقتصاد» می‌دانست. و راه حل‌های ویژه‌ای نیز برای آن ارائه می‌داد که در ماده‌های ۳ و ۴ نامهٔ او به محمدعلی شاه کاملاً مندرج است.

۱. تدوین الاقایل فی مشیخهٔ اردبیل، تألیف منوچهر صدوقی سها، چاپ قزوین، ص ۱۸-۱۶.

او در ضمن نامه خود نوشته است:

«هدف او و همکارانش از اینکه دست به کار مشکل مشروطه‌خواهی زده‌اند اینست که برای مردم زندگی راحت بیاورند، ستم را از سرشان بردارند و از ستم‌دیدگان پشتیبانی کنند.»

باز در نامه دیگری تصریح نموده است که:

«... غرض ما از این همه زحمت ترفیه حال رعیت و رفع ظلم از آنان و اعانة مظلوم و اغاثة ملهوف و اجراء احکام الهیه عز اسمہ و وقایة بلاد اسلام از تطاول کفار و امر به معروف و نهی از منکر و غیرها از قوانین اسلامیة نافعة للقوم بوده است.»^۱

مرحوم آخوند از جمله موانع آبادی کشور و تأمین رفاه حال عمومی را نظام اداری فاسد رژیم قاجار می‌دانسته است که مالیه را می‌بلعیده و فساد و تبهکاری تحویل مردم می‌داده است. چنانکه در ضمن نامه خود به ناصرالملک (نایب‌السلطنه وقت) نوشته است:

«... از تکثیر ادارات مضره، و توسیع دوایر مفسده، و صرف مالیه مملکت از مال ملت مظلومه بپرهیزید.»^۲

او معتقد بوده است که با نوگرایی و تقلید صنعتی از ملل صاحب صنعت (و نه تقلید عقیدتی و فرهنگی از آنان) می‌توان در ترفیه رفاه حال عموم و تأمین رفاه همگانی موفق گردید. چنانکه ماده ۴ از نامه ده ماده‌ای او به محمدعلی شاه تصریح به این مقصود دارد.

آخوند همچنین معتقد بوده است که برای تأمین عدالت اجتماعی (که بدون آن تأمین آسایش و رفاه عمومی معنی ندارد) باید بر اساس تعالیم اسلام مساوات حقوقی بین مردم و همه اقویا و ضعفا حتی شخص شاه، برقرار گردد. و این را در ماده ششم از نامه ده ماده‌ای خود بیان داشته است:

«کوشش کنید برای بسط عدالت و مساوات واقعی بصورتی که شخص شاه با ضعیف‌ترین افراد ملت از لحاظ حقوق برابر باشند و احکام شرعی اسلامی بر جمیع افراد بدون استثناء حاکم باشد.»

۱. مرگی در نور، ص ۱۶.

۲. همان، ص ۲۳۲.

د - «تاریخ‌نگری»:

از دیگر مطالبی که دربارهٔ باورها و علایق فرهنگی - سیاسی آخوند خراسانی می‌توان یاد کرد، عقیدهٔ او مبنی بر ضرورت تاریخ آگاهی زمامداران و سیاستمداران کشورهای اسلامی است. او تاریخ را منبعی برای تجربه‌اندوزی و عبرت‌آموزی و مشعلی پرفایده فرا راه سیاستمداران بزرگ می‌داند. چنانکه مواد ۸ و ۹ از نامهٔ ده ماده‌ای او خطاب به محمدعلی شاه به طور جالبی دربر دارندهٔ این واقعیت می‌باشد. (برای ملاحظه آن در صفحات قبل این مقاله متن مواد ۸ و ۹ نامهٔ ده ماده‌ای دیده شود.)

آنچه که تا اینجا گفته شد عناصر اصلی «باورها و علایق آخوند خراسانی در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی» را تبیین می‌کند و بر پایه اینهاست که شخصیت و سیرهٔ سیاسی آخوند شکل گرفته است. بنابراین، او در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی مرد قدرتمندی است که بر اساس ایمان و باورهای استوار خود حرکت می‌کند. آخوند يك مرجع و زعيم دينی است که خواهان قطع ایادی خارجی از کشور، رواج صنایع و دانشهای نوین، فقرزدایی و ترفیه حال عمومی، تأمین عدالت اجتماعی بر پایهٔ قوانین شرعی اسلامی و با نظارت فقیهان هیئت نظار بر اسلامیت آنها، و بالاخره ایجاد ارتش مدرن و مسلح به سلاحهای روز می‌باشد تا از کیان کشور پاسداری کند.

ابتدا او انتظار داشت با نصایحی عالمانه و پدران محمدعلی شاه جوان را به انجام این امور وا دارد. لکن با مشاهدهٔ وابستگی او به خارجیها و عدم اعتنايش به آرای ملت و مبانی شرع مقدس کاملاً از او مأیوس شده و مبارزه‌ای بی‌امان را با او آغاز می‌کند و در عزلش به سختی می‌کوشد، و در معیت تنی چند از فقها و مراجع تقلید نجف، این اعلامیه‌ها را خطاب به ملت مسلمان ایران صادر می‌کند:

«بسم الله الرحمن الرحيم

بعموم ملت ایران حکم خدا را اعلام میداریم
اليوم همت در رفع این سفاک جبار و دفاع از نفوس و اعراض و اموال مسلمین
از اهم واجبات و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرّمات و بذل جهد در
استحکام و استقرار مشروطیت بمنزلهٔ جهاد در راه امام زمان ارواحنا فداه و سر
موتی مخالفت و مسامحه بمنزلهٔ خذلان و محاربه با آن حضرت صلوات الله عليه
است. اعاذن الله والمسلمين من ذلك.

محمد کاظم الخراسانی

حاج میرزا حسین میرزا خلیل، شیخ عبدالله مازندرانی.»

با صدور این اعلامیه شاه‌شکن است که به قول محمدعلی شاه «سلطنت شش‌هزار ساله ایران» دستکم در روی کاغذ هم که شده از استبداد و «سلطنت مطلقه» به نظام پارلمانی و «مشروطه» تبدیل می‌گردد و نمایندگان ملت برای شرکت در تعیین سرنوشت کشور در مجلس شورای ملی گرد هم می‌آیند. لکن با این حال اغلب چهره‌های آن را همان خوانین، دوله‌ها و سلطنه‌ها تشکیل می‌دهند که روزگارانی دراز خود و اجدادشان مسبب ویرانی کشور و سیه‌روزی ملت بوده‌اند. و سری در آخور انگلیس و سر دیگری در آخور روس داشته‌اند. این واقعیت را برخی از تیزهوشان مقیم ایران در همان زمان درمی‌یافتند لکن آخوند و یاران او که در نجف بودند به خاطر بعد فاصله امکان مشاهده و درک آن را نداشتند. و شاید تنها تفاوت امثال آخوند ملا قربانعلی زنجان، شیخ نوری با آخوند خراسانی و یاران نجف‌نشین او در این نکته نهفته باشد. وگرنه همه آنان از مردان با اخلاص و خواهان بهبود وضع ملت و زوال ستم اجتماعی و پیاده شدن قوانین شریعت بودند. ظاهراً مرحوم آخوند خراسانی زمانی به این واقعیت پی برد که دیگر تمام جزئیات طرح قتل مرموز او توسط دو قدرت آزمند زمان و ایادی آنان ریخته شده بود، اما گویا که او خبر نداشت. و اکنون با سیر کوتاهی در روند اجرای آن سرنوشت ناخواسته به این گفتار پایان می‌دهیم تا «سیره سیاسی آخوند» را در مجالی دیگر عرضه بداریم.

* سرانجام کار آخوند خراسانی

هرچه زمان می‌گذرد اهداف شوم کسانی که خود را در صفوف مشروطه‌خواهان جا زده‌اند و از این طریق به برخی از مناصب کلیدی کشور راه یافته‌اند، آشکارتر می‌شود، شریعت سبک شمرده می‌شود، در مجامع و معابر عمومی به علما و معتمنین با تحقیر نگریسته شده و گاهی نیز مورد تعرض و اهانت قرار می‌گیرند، «مجاهدان قفقازی» که تخم و تبارشان برای هیچ کسی معلوم نیست با تکیه بر قدرت دولت بهیه روس! و عنوان انقلاب و مشروطه، مطلق‌العنانی می‌کنند. امثال بیرم‌خان ارمنی به اشخاص و چهره‌های دینی شناخته شده‌ای همچون شیخ فضل‌الله نوری، آخوند ملا قربانعلی زنجان و دیگران در ملاء عام اهانت می‌کند - و با خلع سلاح شدن سرداران دلبسته مشروطه واقعی، امثال ستارخان و باقرخان و مجاهدین تحت فرماندهی شان، میدان برای قفقازها آماده می‌شود و سر و کله حیدرخان عمو اوغلی‌ها و دیگر اعضای حزب دمکرات در مجامع پیدا می‌شود و بالاخره توسط حزب دمکرات سید حسن تقی‌زاده و حیدرخان عمو اوغلی، «سید عبدالله بهبهانی» ترور و کشته می‌شود و گروهی از مردم قریاد

می‌زنند:

«تقی‌زاده گفت و شقی‌زاده کشت

کسی را که اسلام را بود پشت...»

در این گیرودار است که شمال و جنوب ایران نیز به بهانه‌های واهی توسط روس و انگلیس اشغال می‌گردد. آخوند خراسانی اهداف انقلاب را در خطر می‌بیند، رهبر حزب دموکرات تقی‌زاده را تکفیر می‌کند. از طرف دیگر به قول سیاستمداران آن روزگار، مرحوم آخوند، ابتدا «حرکت پولیتیک» می‌کند و با فرستادن نامه‌های مختلف به مجلس ایران و مسئولین حکومت وقت و نیز به دولت‌های روس و انگلیس کوشش می‌کند تا خاک مقدس وطن اسلامی را از لوث وجود آنان تطهیر کند، و انقلاب مشروطه را که با خون هزاران نفر شهید آبیاری شده بود، نجات دهد، لکن این همه مؤثر واقع نمی‌شود. تا اینکه بالاخره آن بزرگوار با دیگر فرزندان دلسوز اسلام در عراق تصمیم می‌گیرند که تجهیز نیرو کرده و برای جهاد به ایران بیایند. لکن صبحگاه همان روزی که انبوه جمعیتی که قرار بوده همراه او باشند در قرارگاه‌های تعیین شده آماده و منتظر ورود آخوند بودند، آن مرد بزرگ بدون آنکه کسالت و ناراحتی پیشنی داشته باشد، به قول نویسنده‌ای در «بین الطلوعین ۲۱ ذی‌الحجّة الحرام سال ۱۳۲۹ گویا مسموماً از این جهان در گذشت.»^۱ حبیب‌الله نوبخت که ظاهراً خود یکی از شاهدان عینی قضیه حرکت آخوند به ایران بوده است، خاطرات خود را چنین تعریف کرده است:

«خاطره‌ئی که هیچ‌گاه از نظرم محو نمی‌شود این است که همین آخوند خراسانی تهیدست که آنروز پیراهن نداشت اعلان جهاد داد و از قبایل عراق: منتفق، بنی‌لام، البومحمد، ربیعه، تمیم، المیم، عنزی، شمر، اقرح، عک و بنی‌حسن، جماعتی بسیار یکباره قیام کردند.

آن روزها آخوند ملاکاظم خراسانی چنین مانوری داد و عشایر عراق هزارها سوار و پیاده با او همراه و همعنان شدند تا بجهاد بروند، زیرا در آن زمان انگلیس و روس پیمان بسته بودند و ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم کرده بودند و آخوند حکم جهاد داد و سپاهی ساز کرد مگر با دشمن بجنگد.

روزی که از نجف حرکت کرد و بجانب بغداد رهسپار بود من عبور او را با لشکری که جمع کرده بود ساعات متوالی تماشا میکردم. منظره آنروز از خاطرم محو نشده است: آخوند در کالسکه‌ئی سوار بود و جمعی از خواص او بگرد او

۱. تدوین الاقاویل فی مشیخة اردبیل، تألیف صدوقی سها، ص ۲۲.

بودند و از هر طرفش نیز سواران مسلح می‌تاختند و فریاد و غوغائی داشتند. آخوندی که آنروز پیرهن به تنش نبود از ازدحام مردم که برای زیارت او هجوم آورده بودند باز هم عبای خود را پیش آورده بود که دستش از بوسیدن مصون بوده و مخفی باشد.

مردم نجف و کربلا و کاظمین و بغداد و بسیاری دیگر از شهرهای عراق بیش و کم آماده شدند که او را پیروی کرده بجهاد بروند همه جا شوری و غوغائی و هیجانی پدید آمده بود. آخوند و یارانش سر برافراخته بودند که سر بدهند و کشور ندهند. اما انگلیس‌ها در تاریخ زندگی استاد بودند و سیاست عمروعاص را در کتاب‌ها خوانده بودند و مانند خلیفه اسلام (!) یعنی معاویه «اطبائی» داشتند مانند ابن آنال و ابوالحکم که می‌توانستند آدم سالم را بمرگ ناگهانی تسلیم کنند! تاریخ عالم گونی پیوسته تکرار میشود و باصطلاح فیلسوفان گوهر وجود یکی است، جز آنکه هر زمانی با عرضی دگرگون ظاهر می‌گردد و رنگی دیگر دارد و شناخته نمی‌شود. خدعه و فریب و رنگ همه جا در پیش انگلیسی‌ها جانشین جنگ است.

آخوند با هزارها فدائی به بغداد رسید و منادیان او اعلام کردند که نماز صبح را از بر رودبار خواهد گزاردن. در عالم هیچ امام جماعتی این همه مأموم نداشته است و اگر گذارده بودند که نماز بگزارد مسافتی که به او اقتدا میکردند یعنی پهنه‌نی که نمازگزاران با او نماز میکردند از يك فرسنگ هم بیشتر بود، زیرا پنجاه نفر مؤذن و اقامت گو گمارده بودند تا قیام و رکوع و سجود امام را جابجا یکی پس از دیگری با یانگ بلند اعلام کند.

اما دریغ که شبگیر سر نهاد و صبحدم سر بر نداشت! روحانی جنگجوی ما را زهر داده بودند، مرد و زن شیون کردند، طلاب دستار از سر بر گرفتند مردم خاک بر سر پاشیدند (شیعه و سنی) مسلمان و مسیحی حتی صبی‌ها و اهل الحق همه عزا گرفتند و بر فراز خانه‌ها بیرق سیاه افراختند و شال عزا بگردن انداختند و در دیوار شهر را با پارچه سیاه پوشانیدند، و چنانچه می‌گفتند فردای آن روز هزارها نفر جنازه آخوند را بر سر دست تا نجف بردند و چند روز مردم شهر و رؤسای قبایل به گردش طواف کردند.

از بغداد تا کربلا چهار منزل راه است و از کربلا تا نجف نیز چهار منزل و هر منزلی تا منزل دیگر هشت فرسنگ راه است و آن روزها این مسافت را با الاغ و استر و چارباغان دیگر می‌پیمودند یا با گاری‌هایی رهسپار میشدند که عوام آنها را

عربانه می نامیدند.

نعلش آخوند را مردم درین مسافت دور و دراز بر سر دست داشته هر جمعی با نوبت از جمع دیگر برگرفته تا بجماعتی دیگر میسپردند و همچنان او را به نجف رسانیدند.

سرنوشت مرحوم آخوند خراسانی جز این نمی توانست باشد، چرا که او توطئه های داخلی و خارجی دشمنان را شناخته و تصمیم به مقابله آنها گرفته بود و بقول آقای شیخ محمد باقر محسنی ملایری آخوند گفته بود:

«ما کشمش ریختیم سرکه بشود، چرا شراب شدا!»^۱ بدیهی است گوینده جسور چنین سخنی، در فرهنگ استعمارگران آزمند، کمترین چیزی که باید «بدهد!» «سروجان» می باشد و او داد.^۲

و درود و رحمت خدا به روان آزاده و پاک او و همه مغزهای بیدار و نفوس فداکار

اقالیم قبله.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. آرشیو خاطرات بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران. خاطرات آقای شیخ محمد باقر محسنی ملایری.
۲. مجله وحید، سال ۱۴ شماره ۳، ص ۷-۱۳۶. توضیح اینکه دیگران نحوه درگذشت مشکوک و ناگهانی آخوند خراسانی را در صبح همان روزی که قرار بود به ایران حرکت کند، در منزل شخصی خودش در نجف نوشته اند، و نه در بیرون شهر که جنازه اش دست به دست به نجف منتقل شده باشد. البته اجتماع قبایل و مردم مسلمان عراق برای حمایت او مسلم است، لکن در اینکه در مرحله اول عزیمت آخوند به ایران بوده یا مرحله دوم، اختلاف است.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی